

قصیدی برای نوشتن نداشتیم، به درخواست صمصام می‌نویسم، در مدت زمانی کوتاه. انتظاری ندارم به دیدگاه من رسیدگی بشود چون جهت بسیار متفاوت با گفت‌وگوهای جلسه دارد. نمی‌خواهم مانع جدید برای به نظر اجمالی رسیدن بشم. برایم هم زیاد مهم نیست چه وری می‌رویم؛ هر وری برویم من هستم.

از نظر من، هیچ چیز به عنوان حقیقت مطلق وجود ندارد؛ حداقل ما نمی‌توانیم پیدایش کنیم. ما انسان‌ها زاینده یادمان‌هایمان هستیم. یادمان‌هایی که با آن‌ها می‌بینیم، می‌شنویم، فکر می‌کنیم و کینه می‌توزیم به کسانی که یادمان‌هایی متفاوت داشته‌اند. این یادمان‌ها دور تا دور هوایمان را مه‌آلود می‌کنند تا فقط بتوانی از دریچه‌ای که باز می‌گذارند گیتی را کم‌مه‌آلودتر ببینی. شاید با روبه‌روی شدن با یادمانی جدید بتوانی دریچه‌ای جدید باز کنی اما هیچ‌گاه سپیده‌دمی در راه نیست. در هوای مه‌آلود، هر چه پیش‌تر نگاه کنی دیدت مات‌تر می‌شود؛ پس من انتخاب کردم که سرم را پایین بیاورم و فقط به جلوی پایم نگاه کنم، دقیقاً جلوی پایم؛ زیرا حقیقت دورتر از آن است که در این هوا بتوانش دید.

این‌ها را گفتم که تاکید کنم سخنم لزوماً منطقی نیست! من هم بنده این یادمان‌ها هستم که دغدغه‌هایم را شکل داده‌اند. انتظار ندارم کودکی فقیر در چادرهای بلوچستان دغدغه‌هایم را درست بداند یا جوانی در خانواده‌ای ثروت‌مند در تهران با بهترین امکانات و مدرسه و تحصیل! از شما هم انتظار ندارم، شما هم انتظار نداشته باشید. ما همه‌مان یادمان‌هایی متفاوت داشته‌ایم و دغدغه‌هایی متفاوت داریم پس این سخنان لزوماً منطقی نیست و سرچشمه می‌گیرد از دغدغه‌های یک ذهن؛ تنها با چاشنی منطق.

من درست حاجی را نمی‌شناسم، نظر هم را کم می‌پرسم و بسیار کم با هم گپ زدیم و این شاید نکته مثبت ماجرا باشد؛ اما قسمت بدش این است که حالا که می‌خواهم اشاره‌ای به حاجی بکنم از گفته‌ام مطمئن نیستم. شما اما گمان کنید که حاجی کسی هست که کتاب فارسی نخواهد نوشت.

دیروز که با حاجی حرف می‌زدم، خوش‌حال بود که در نوشتن کتابی شرکت نکرد که به زبان فارسی نوشته می‌شود؛ تا وقتی این را نمی‌دانست در مورد نوشتن کتاب کمی دودل‌تر بود. صمصام چندی پیش خوش‌حال بود چون در تارنمای مدیوم، بعد از تلاش‌هایش مطلبی به زبان انگلیسی منتشر کرد. اگر حق با هندوها باشد، هر دوشان زندگی بعدی خوبی خواهند داشت و در اروپا به دنیا می‌آیند. مگر چه کسی از حاجی بیشتر برای انسان‌ها دغدغه‌دارد و مگر چند نفر مثل صمصام، کمک می‌کنند به یادگیری یک نفر؟ کمک‌های همین افراد است Aaron Ma انگلیسی‌زبان یازده‌ساله، می‌تواند در اینترنت جست‌وجو کند و اول با مقاله‌های صمصام‌ها با مقدمات یادگیری ماشین آشنا بشود و بعد با کتاب‌های حاجی‌ها دانشش را عمیق کند و در یازده‌سالگی جز هم‌بخش‌گرها (contributor) در گیت‌هاب TensorFlow باشد. خودش در کشوری توسعه‌یافته بزرگ شده و با این دانش که به لطف این دو به دست آورده‌هی کار خوب می‌کند و هی کار خوب می‌کند و در زندگی بعدی باز هم در اروپا به دنیا می‌آید. اما یک پسر دبیرستانی ایرانی چه؟ درباره یادگیری ماشین شنیده‌ام اما در اینترنت چیزی یافت نمی‌کند چون صمصام‌ها همه چیز را به انگلیسی نوشته‌اند و کتابی هم نیست که بخرد! حاجی‌ها کتاب‌های فارسی نمی‌نویسند. این بچه نمی‌تواند مثل Aaron کارهای خوب زیادی بکند؛ پس اگر از نظر اخلاقی آدم خوبی باشد در زندگی بعدی‌اش شاید جلبک شود و اگر آدم بدی، بازهم در ایران به دنیا می‌آید.

من انتخاب کردم که سرم را پایین بیاورم و فقط به جلوی پایم نگاه کنم، دقیقاً جلوی پایم. جلوی پای من دانشی بود که غرب در آن غوطه‌ور بود با هم‌کاری بسیاری از جهان‌سومی‌هایی که می‌شتابیدند برای حل مشکلات آن‌ها و در عوض آسودگی می‌گرفتند و این باعث می‌شد که کودک بعدی در غرب آسودگی بیشتری داشته باشد و کودک بعدی کشور خودش بیشتر در دریا به سوی آسودگی غرب دست‌وپا بزند. مثلاً من که احتمالاً در زندگی بعدی باز هم در همین ایران به دنیا می‌آیم احتمالاً وقتی به اخبار تکنولوژی نگاه کنم می‌بینم که او! چه پیش‌رفت‌هایی داشتند این انگلیسی‌زبان‌ها در nlp و هر کاری را یک ماشین برایشان می‌کند اما چند سال بعد که می‌فهمم زبان فارسی حتی یک tokenizer هم ندارد، بی‌خیال کامپیوتر می‌شم و می‌رم سمت کارهایی که باز هم در زندگی بعدی در ایران به دنیا می‌آیم. (پس باید درکم کنید که چقدر پیش‌رفت این کشور برایم مهم است! راه فراری ندارم) قبل از این که بگویم چه می‌خواهم، بهتر است بگویم که هدفم چه‌ها نیست.

• هدف من انجام کار شاخ علمی نیست. گرچه اگر روزی انجام دادم خوش‌حال می‌شوم.

- هدف من معروف شدن، دانشمند شدن و صاحب نظر شدن نیست.
- من نمی‌خواهم فرشته باشم یا جهان را نجات دهم. من فقط جلوی پایم را نگاه می‌کنم و می‌بینم که حتی بندکفشم هم باز است!

و اما دل من چه می‌خواهد؟ چه‌گونه پژوهش‌گاهی با دل من هم‌آهنگ‌تر است؟

۱. دوست دارم تمرکز بر روی کارهایی باشد که بیشتر به نفع مردم این سمت باشد تا غرب. شاید transfer learning گزینه خوبی باشد. حتی

می‌تواند به نفع همه مردم غیرانگلیسی‌زبان باشد! کسی چه می‌داند شاید جهان را نجات دادید.

۲. پژوهش‌گاه Fermilab کانال یوتیوبی دارد که به انگلیسی زبان‌ها مفاهیم فیزیکی را به صورت به روز آموزش می‌دهد. دوست دارم پژوهش‌گاه

ما هم همین‌طور باشد و یافته‌های خودش را به زبان فارسی آموزش دهد.

در نهایت، شاید شما با من موافق نباشد و من هم با شما. چون ما انسان‌ها بنده یادمان‌هایی هستیم که دغدغه‌هایمان را شکل داده!

اوه! چهل دقیقه است که دارم می‌نویسم! بس است دیگر.